

شکوه فارسی در ترجمه

گزیده‌ای از ریشه‌های رمانتیسم/ آیزایا برلین
ترجمه عبدالله کوثری

رمانتیسم بدوی است، تعلیم‌ناپذیر است، جوانی است. احساس پر شر و شور زندگی انسان طبیعی است، اما در عین حال افسردگی است، بیماری است، انحطاط است، ناخوشی قرن است و زیبای سنگدل، رقص مرگ است یا به‌راستی خود مرگ. رومانتیسم گنبد شیشه‌ای رنگارنگ شلی است و نیز همان پرتو سپید جاودانگی که او می‌گفت.

Romanticism is the primitive, the untutored, it is youth, the exuberant sense of life of the natural man, but it is also pallor, fever, disease, decadence, the *maladie du siècle*, *La Belle Dame Sans Merci*, the Dance of Death, indeed Death itself. It is Shelley's dome of many-coloured glass, and it is also his white radiance of eternity.

رومانتیسم کمال و غنای زندگی است با همه هیاهویش، کثرت بی‌پایان است، جوش و خروش و قهر و تعارض است و آشفتگی، و در عین حال آرامش است و صفا، یکی بودن با کلام اعظم «من هستم»، هماهنگی با نظم طبیعی است، موسیقی افلاک است، نیست شدن در روح فراگیر جاودانه است. رومانتیسم آن چیز غریب، نامألوف و رازآمیز است، مافوق طبیعی است، ویرانه است و مهتاب است، قصر جادوست و شیپور شکار است، جن و غول و ازمابهران است، آبشار است؛ آسیاب قدیمی کنار رودخانه فلاس است؛ ظلمات است و قدرت ظلمات، شیخ است و خون‌آشام است، هراسی بی‌نام است، نامعقول است، ناگفتنی است.

It is the confused teeming fullness and richness of life — *Fülle des Lebens* — inexhaustible multiplicity, turbulence, violence, conflict, chaos, but also it is peace, oneness with the great 'I Am', harmony with the natural order, the music of the spheres, dissolution in the eternal all-containing spirit. It is the strange, the exotic, the grotesque, the mysterious, the supernatural, ruins, moonlight, enchanted castles, hunting horns, elves, giants, griffins, falling water, the old mill on the Floss, darkness and the powers of darkness, phantoms, vampires, nameless terror, the irrational, the unutterable.

همچنین آن چیز آشناست، احساس سنت یگانه فرد است، شادی نهفته در سیمای خندان طبیعت هر روزه است و چشم اندازه‌ها و صداها‌های آشنا برای روستاییان خرسند و ساده دل است — همان خرد سالم معقول و شادمانه گلگون‌رخسار خاک. رومان‌تیسیم باستانی است، تاریخی است، کلیسای گوتیک است، غبار دوران کهن است، ریشه‌های عتیق است و نظم دیرین است که چند و چونش به تحلیل در نمی‌آید، نظمی که تعلق و دلبستگی اش ژرف است و به بیان در نمی‌گنجد. رومان‌تیسیم آن چیز ناملموس است، آن چیز در نیافتنی است. همچنین رومان‌تیسیم جست و جوی هر چیز بدیع است، تحول انقلابی است، توجه به اکنون گریزی‌پای است، اشتیاق زیستن در دم، انکار دانش، گذشته و آینده، شبانسرود عصمتی شادمانه، سرخوشی لحظه‌ای گذرا و احساس بی‌زمانی است.

Also it is the familiar, the sense of one's unique tradition, joy in the smiling aspect of everyday nature, and the accustomed sights and sounds of contented, simple, rural folk – the sane and happy wisdom of rosy-cheeked sons of the soil. It is the ancient, the historic, it is Gothic cathedrals, mists of antiquity, ancient roots and the old order with its unanalysable qualities, its profound but inexpressible loyalties, the impalpable, the imponderable. Also it is the pursuit of novelty, revolutionary change, concern with the fleeting present, desire to live in the moment, rejection of knowledge, past and future, the pastoral idyll of happy innocence, joy in the passing instant, a sense of timelessness.

رومان‌تیسیم نوستالژی است، آویختن به دامان خیال است، رؤیای مستی‌بخش است، ماخولیای شیرین است و ماخولیای تلخ، تنهایی است و رنج تبعید، احساس بیگانگی است و پرسه‌زدن در جاهایی پرت‌افتاده، خاصه در شرق، و در اعصاری دور، خاصه در قرون وسطی. همچنین رومان‌تیسیم همکاری پر نشاط است در تلاش سازنده همگانی، احساس وابستگی به کلیسای، طبقه‌ای، حزبی، سنتی و نیز جای داشتن در سلسله‌مراتبی عظیم،

It is nostalgia, it is reverie, it is intoxicating dreams, it is sweet melancholy and bitter melancholy, solitude, the sufferings of exile, the sense of alienation, roaming in remote places, especially the East, and in remote times, especially the Middle Ages. But also it is happy co-operation in a common creative effort, the sense of forming part of a Church, a class, a party, a tradition, a great and all-containing symmetrical hierarchy,

فراگیر و متقارن، شهسواران و خادمان، سلسله‌مراتب کلیسا، پیوندهای اندام‌وار اجتماعی، وحدتی رازآمیز، ایمانی واحد، سرزمینی واحد، خونی واحد، همچنان که بارس گفته «خاک و مرگ» جامعه بزرگ مردگان و زندگان و نازادگان. رومان‌تیسیم توریسم اسکات و ساوتی و وردزوورث است و رادیکالیسم شلی، بوستر و استاندال. همچنین، ستایش قرون وسطی است از زبان شاتو بریان و نیز نفرت میشله است از قرون وسطی. نیایش اقتدار است از زبان کارلایل و نفرت از اقتدار است در سخن هوگو. رومان‌تیسیم عرفان شورمندانه طبیعت‌گرا و نیز زیبایی‌شناسی ضدطبیعت است در شکل افراطی آن. رومان‌تیسیم توان و قدرت و اراده، جوانی، حیات و عرضه‌کردن خویش است، نیز شکنجه خویش است و نیست‌کردن خویش و خودکشی.

knights and retainers, the ranks of the Church, organic social ties, mystic unity, one faith, one land, one blood, 'la terre et les morts',¹ as Barrès said, the great society of the dead and the living and the yet unborn. It is the Toryism of Scott and Southey and Wordsworth, and it is the radicalism of Shelley, Büchner and Stendhal. It is Chateaubriand's aesthetic medievalism, and it is Michelet's loathing of the Middle Ages. It is Carlyle's worship of authority, and Hugo's hatred of authority. It is extreme nature mysticism, and extreme anti-naturalist aestheticism. It is energy, force, will, life, étalage du moi; it is also self-torture, self-annihilation, suicide. It is the primitive, the unsophisticated,

رومان‌تیسیم بدوی و ساده و یکرویه است، آغوش طبیعت، کشتزارهای سبز، زنگوله گاوان، و جوئیاریهای زمزمه‌گر و آسمان آبی بی‌کران است و به همان اندازه، ظاهرسازی و جلالت است، اشتیاق به لباس پسند روز است، جلیقه قرمز و کلاه‌گیس سبز و موی آبی، همان لباس پیروان پارسی آدمی چون ژرار دُنروال در دوره‌ای خاص، خرچنگی است که نروال نخی به آن بسته و در خیابان‌های پاریس می‌گرداندش. رومان‌تیسیم خودنمایی گستاخانه است و اوج غرابت، نبرد ارنانی است، دزدگی و بیزاری از زندگی است، مرگ ساردانا پولیس است، خواه در پرده نقاشی دلاکروا و خواه در موسیقی برلیوز و کلام بایرن.

the bosom of nature, green fields, cow-bells, murmuring brooks, the infinite blue sky. No less, however, it is also dandyism, the desire to dress up, red waistcoats, green wigs, blue hair, which the followers of people like Gérard de Nerval wore in Paris at a certain period. It is the lobster which Nerval led about on a string in the streets of Paris. It is wild exhibitionism, eccentricity, it is the battle of Ernani, it is ennui, it is tedium vitae, it is the death of Sardanopolis, whether painted by Delacroix, or written about by Berlioz or Byron.

رومانتیسیم آشوب‌زدگی امپراتوری‌های بزرگ، جنگ‌ها و کشتارها و تعارض دنیاهاست. قهرمان رومانتیک عاصی، فتنه‌دوران، جان دوزخی و همه چهره‌هایی است که در اشعار پهلوانی بایرن حضور دارند. رومانتیسیم همه‌رانندگان و جفا دیدگان است، و نیز آن دلبران گشاده‌دست، و داغ‌خوردگان شریف داستان‌های قرن نوزدهم.

It is the convulsion of great empires, wars, slaughter and the crashing of worlds. It is the Romantic hero – the rebel, l’homme fatal, the damned soul, the Corsairs, Manfreds, Giaours, Laras, Cains, all the population of Byron’s heroic poems. It is Melmoth, it is Jean Sbogar, all the outcasts and Ishmaels as well as the golden-hearted courtesans and the Hector Berlioz by Émile Signol noble-hearted convicts of nineteenth-century fiction.

رومانتیسیم شراب نوشیدن در کاسه سر آدمی است و برلیوز است که می‌گفت خوش دارد از کوه و زو بالا برود تا آنجا با جانی دردآشنا راز دل بگوید. رومانتیسیم عیش و نوش اهریمنی است، طنز و طیب بددلانه است، خنده‌های شیطانی است و قهرمانانی شوم، اما درعین حال رخ‌نمودن خداوند و فرشتگان اوست در چشم بلیک، اجتماع بزرگ مسیحی است، نظم جاودانی است و «آسمان پرستاره است که گوشه‌ای از جان بی‌کرانه و جاودانه مسیحی را باز می‌نماید.» کوتاه سخن، رومانتیسیم وحدت و کثرت است، وفاداری به جزئیات است، مثلاً در نقاشی طبیعت، و درعین حال تعهدی استوار است در قبال ابهام و سوسه‌انگیز و رمزآمیز نمای کلی. رومانتیسیم زیبایی و زشتی است، هنر به خاطر هنر است و هنر همچون ابزاری برای رستگاری اجتماعی. توانایی است و ناتوانی، اصالت فرد است و اصالت جمع، پاکدامنی است و فساد، انقلاب است و ارتجاع، صلح است و جنگ، عشق به زندگی است و عشق به مرگ.

It is drinking out of the human skull, it is Berlioz who said he wanted to climb Vesuvius in order to commune with a kindred soul. It is Satanic revels, cynical irony, diabolical laughter, black heroes, but also Blake’s vision of God and his angels, the great Christian society, the eternal order, and ‘the starry heavens’ which can scarce ‘express the infinite thoughts and emotions that fill the soul of a Christian’. It is, in short, unity and multiplicity. It is fidelity to the particular, in the paintings of nature for example, and also mysterious tantalising vagueness of outline. It is beauty and ugliness. It is art for art’s sake, and art as an instrument of social salvation. It is strength and weakness, individualism and collectivism, purity and corruption, revolution and reaction, peace and war, love of life and love of death.

پس شاید چندان جای شگفتی نباشد که ای. او. لاجوی، که بی‌گمان تیزبین‌ترین و یکی از روشنگرترین پژوهندگانی است که با تاریخ عقاید دو قرن اخیر سروکار داشته، در برابر این پدیده کم‌وبیش درمانده شده. او رشته‌های بسیار از کلاف سردرگم رومان‌تیسیم باز کرد و به‌درستی، به این نتیجه رسید که بسیاری از این رشته‌ها باهم تعارض دارند. نیز برخی از آنها یکسره با رشته‌های دیگر بی‌ارتباطند. اما به همین بسنده نکرد و جلوتر رفت. پس دو نمونه برگزید که هیچ‌کس در ماهیت رومان‌تیک آنها تردید نداشت، مثلاً گرایش به بدویت و گرایش به غرابت — دندی‌ایسم — و این پرسش را پیش کشید که وجه مشترک این دو گرایش چیست. گرایش به بدویت، که در شعر انگلیس و تا حدودی در نثر انگلیس در اوایل قرن هجدهم آغاز شد، ستایشگر وحشی نجیب، زندگی ساده، الگوهای بی‌قاعده کنش خودانگیخته، در مقابل پیچیدگی فاسد و شعر آلکساندرین خاص جامعه پیچیده بود. این گرایش کوششی بود برای اثبات این که قانونی طبیعی وجود دارد که جای آن در دل‌های تعلیم‌نادریده بومیان فاسد نشده، یا کودک فاسد نشده است. لاجوی آنگاه این پرسش بجا را مطرح می‌کند که این گرایش چه وجه مشترکی با جلیقه قرمز، موی آبی، کلاه‌گیس سبز، مشروب اسینت، مرگ، خودکشی و غرابت‌پسندی پیروان ژرار دُنروال و گوتیه دارد؟

It is perhaps not very surprising that, faced with this, A. O. Lovejoy, who is certainly the most scrupulous and one of the most illuminating scholars who ever dealt with the history of the ideas of the last two centuries, approached a condition nearing despair. He unravelled as many strands of Romantic thought as he was able to, and not only found that some of them contradict the others, which is patently true, and that some are totally irrelevant to the others, but he went further. He took two specimens of what nobody would deny to be Romanticism, for example, primitivism and eccentricity – dandyism – and asked what they had in common. Primitivism, which began in English verse and to some extent in English prose at the beginning of the eighteenth century, celebrates the noble savage, the simple life, the irregular patterns of spontaneous action, as against the corrupt sophistication and Alexandrine verse of a highly sophisticated society. It is an attempt to demonstrate that there is a natural law which can be discovered best in the untutored heart of the uncorrupted native, or the uncorrupted child. What, asks Lovejoy quite intelligibly, has this in common with red waistcoats, blue hair, green wigs, absinthe, death, suicide and the general eccentricity of the followers of Nerval and Gautier? He concludes by saying that he really does not see what there is in common,

او خود اعتراف می کند که هیچ وجه مشترکی میان اینها نمی بیند و بجاست اگر حق را به او بدهیم. شاید بگویید در هردوی اینها هوای عصیانی هست، هر دو بر نوعی تمدن عصیان می کنند، یکی به هوای رفتن به جایی چون جزیره رابینسن کروزوئه، تا در آنجا با طبیعت یکی شود و با مردمان ساده فاسد نشده زندگی کند، و دیگری به جست و جوی نوعی زیبایی شناسی و دندلی ایسم پرشر و شور و خشونت بار. اما عصیان محض و انکار فساد به خودی خود نمی تواند رومانتیک باشد. ما پیامبران یهود یا ساوونارولا یا حتی واعظان متدیست را به طور اخص رومانتیک نمی دانیم. این چارچوب بیش از حد وسیع است، پس حق داریم اگر در این درماندگی با لاجوی همدردی کنیم.

and one can sympathise with him. One might say, perhaps, that there is an air of revolt in both, that both have revolted against some kind of civilisation, one in order to go to some Robinson Crusoe island, there to commune with nature and live among uncorrupted simple people, and the other in pursuit of some kind of violent aestheticism and dandyism. But mere revolt, mere denunciation of corruption cannot be Romantic. We do not regard the Hebrew prophets or Savonarola or even Methodist preachers as particularly Romantic. This is too wide of the mark. One does therefore have a certain sympathy with Lovejoy's despair.

ارجاعات:

۱. *Auguste Maurice Barres* (۱۸۶۲-۱۹۲۳) نویسنده و سیاستمدار فرانسوی
۲. *Tourism*، سنت محافظه کاری انگلستان و نام حزب محافظه کار
۳. Robert Southey (۱۷۷۴-۱۷۴۳) شاعر و ادیب انگلیسی از اعضای حزب محافظه کار توری.
۴. Jules Michelet (۱۸۷۴-۱۷۹۸) مورخ فرانسوی، مقدمه ای بر تاریخ جهان، تاریخ رُم از اوست.
۵. Gerard de Nerval (۱۸۵۵-۱۸۰۸) شاعر فرانسوی با عقاید و رفتار نامتعارف و افراطی که در اواخر عمر دیوانه شد.
۶. Ernani؛ ارنانی، نمایش نامه ای از ویکتور هوگو به سبک رمانتیک که در سال ۱۸۳۰ به اجرا درآمد و مایه اختلاف شدید میان رمانتیک ها و هواداران کلاسیسم شد.
۷. Sardanapolis؛ صورت یونانی نام آشور بنی پال پادشاه آشور، اشاره ای به تابلویی با این عنوان اثر اوژن دلاکروا
۸. Arthur Oncken Lovejoy (۱۹۶۳-۱۸۷۳) مورخ اندیشه ها و فیلسوف آلمانی